گفت‌وگوی «جوان» با مادر و همسر شهید مدافع حرم مهدی علیدوست از تکاوران یگان صابرین

حق جانبازی نگرفت و گفت با خدا معامله کردم

صغری خیل فرهنگ

گفت‌وگویمان با آزاده مداری همسر شهید مدافع حرم مهدی علیدوست با اشک‌هایی همراه بود که خبر از دلتنگی‌های این همسر شهید می‌داد. هر چند وی در کنار دلتنگی‌هایش، به مقام همسرش غبطه می‌خورد و با افتخار از شهادتش صحبت می‌کرد. در کنار گفت‌وگو با همسر شهید، با رقیه قنبری مادر شهید نیز گپ و گفتی داشتیم تا یک شهید را در قامت یک فرزند و یک همسر بیشتر بشناسیم.

آزاده مداری، همسر شهید

چه چیزی در وجود آقا مهدی شما را جذب کرد تا با ایشان زیر یک سقف زندگی کنید؟

من و مهدی با هم نسبت فامیلی داشتیم، اما آن چیزی که مرا جذب کرد، ایمان و نورانیت خاصی بود که باعث شد پاسخم به خواستگاری‌اش مثبت باشد. من و مهدی تنها چهار سال با هم زندگی کردیم و افسوس و صد افسوس که من در این مدت کوتاه خوب نشناختمش. مهربانی و خوبی‌های آقا مهدی آن قدر زیاد بود که همیشه می‌گفتم تو یک فرشته در روی زمین هستی. وقتی هم که عزم رفتن و جهاد و دفاع از حرم کرد موافقت کردم چراکه می‌دانستم او راه درستی را انتخاب می‌کند.

یعنی هیچ مخالفتی با اعزامشان نداشتید؟

نه مخالفتی نکردم. چرا باید مخالفت می‌کردم؟ چه می‌گفتم؟ می‌گفتم چرا برای دفاع از حرم حضرت زینب(س) می‌روی؟! اصلاً با اعتقادات من مسلمان جور درمی‌آید؟ خدا را شکر که با رفتنش مخالفت نکردم. امروز هم به ایشان افتخار می‌کنم. چون می‌دانم هر کسی دل و جرئت رفتن و مدافع حرم شدن را ندارد. مهدی توانست از بچه دو ساله‌اش بگذرد این گذاشتن و گذشتن کار انسان‌های بزرگ است. مهدی من دل شیر داشت، خوش به سعادتش کاش این لیاقت را من هم داشتم. کاش مقداری از ایمان و تقوای ایشان را هم داشتم. فقط همین. به نظر من هر کسی نمی‌تواند برود و هر کسی اجازه ندارد. مهدی من را گذاشت، بچه‌اش، مادر و پدرش را خانواده‌اش را من به این رفتنش افتخار می‌کنم.

چه چیزی در وجود آقا مهدی شما را جذب کرد تا با ایشان زیر یک سقف زندگی کنید؟

من و مهدی با هم نسبت فامیلی داشتیم، اما آن چیزی که مرا جذب کرد، ایمان و نورانیت خاصی بود که باعث شد پاسخم به خواستگاری‌اش مثبت باشد. من و مهدی تنها چهار سال با هم زندگی کردیم و افسوس و صد افسوس که من در این مدت کوتاه خوب نشناختمش. مهربانی و خوبی‌های آقا مهدی آن قدر زیاد بود که همیشه می‌گفتم تو یک فرشته در روی زمین هستی. وقتی هم که عزم رفتن و جهاد و دفاع از حرم کرد موافقت کردم چراکه می‌دانستم او راه درستی را انتخاب می‌کند.

یعنی هیچ مخالفتی با اعزامشان نداشتید؟

نه مخالفتی نکردم. چرا باید مخالفت می‌کردم؟ چه می‌گفتم؟ می‌گفتم چرا برای دفاع از حرم حضرت زینب(س) می‌روی؟! اصلاً با اعتقادات من مسلمان جور درمی‌آید؟ خدا را شکر که با رفتنش مخالفت نکردم. امروز هم به ایشان افتخار می‌کنم. چون می‌دانم هر کسی دل و جرئت رفتن و مدافع حرم شدن را ندارد. مهدی توانست از بچه دو ساله‌اش بگذرد این گذاشتن و گذشتن کار انسان‌های بزرگ است. مهدی من دل شیر داشت، خوش به سعادتش کاش این لیاقت را من هم داشتم. کاش مقداری از ایمان و تقوای ایشان را هم داشتم. فقط همین. به نظر من هر کسی نمی‌تواند برود و هر کسی اجازه ندارد. مهدی من را گذاشت، بچه‌اش، مادر و پدرش را خانواده‌اش را من به این رفتنش افتخار می‌کنم.

رقیه قنبری، مادر شهید

اصالتاً اهل کجا هستید حاج خانم؟ کمی از آقا مهدی بگویید، چطور شد که عضو سپاه شد؟

اصلیت ما آذربایجانی است. اهل شهرستان بستان‌آباد روستای آلانق، اما ۲۲ سالی می‌شود که در قم ساکن هستیم. پدرم طلبه حوزه بود و برای همین ما به قم مهاجرت کردیم. اگر بخواهم از مهدی برایتان بگویم باید از خوبی‌هایش صحبت کنم و نگرانم که مخاطبین شما بگویند حالا که فرزندش شهید شده از خوبی‌های او می‌گویند. اما حقیقت این است که مهدی واقعا نمونه بود. خوب، مهربان و خوش‌اخلاق. من در مدت حیاتش هیچ گاه از او تندی و بد اخلاقی ندیدم. احترام فوق‌العاده‌ای برای من و پدر و خانواده‌اش قائل بود. خیلی بی‌ریا کار می‌کرد. رضایت خدا برایش در اولویت بود. برخورد خوبی با اطرافیان داشت و واجبات را انجام می‌داد و تمام تلاشش این بود که همه از ایشان راضی باشند. پسرم ساده‌زیست بود و به زرق و برق این دنیا اهمیت نمی‌داد. از همان دوران نوجوانی به بسیج، پایگاه و مسجد علاقه داشت. پای ثابت مسجد و محافل مذهبی بود. مهدی ۱۸ سال داشت که از علاقه‌اش به سپاه برایمان گفت. می‌خواست وارد این نهاد نظامی و مقدس شود و لباس رزم بر تن کند تا به اسلام، کشور و مردمش خدمت کند. ما هم با تصمیم مهدی موافقت کردیم. مهدی عاشق سپاه بود.

گویا شهید عضو گردان صابرین بودند، شرایط کاری‌شان سخت بود؟

بله، مهدی مدتی بعد که سپاهی شد، گفت مادر می‌خواهم به گردان صابرین ملحق شوم گردانی که همیشه در شرایط رزم و جهاد قرار دارد. پسرم خوب می‌دانست که در آنجا به همه آن چه در نظر دارد خواهد رسید. بعد از ثبت نام وارد گردان صابرین شد تا اینکه بحث جهاد در سوریه به میان آمد. اردوها و مأموریت‌های کاری مهدی کمی او را از خانواده دور کرده بود و ما دلتنگ ایشان شده بودیم. وقتی از دلتنگی برایش گفتم به من گفت: «مادر جان، دلتنگ من نشوید بسپارید به خدا که او می‌داند ما کجا می‌رویم و چه می‌کنیم.»

نخواستید جلوی سوریه رفتنش را بگیرید؟

ما مشکلی با سوریه رفتنش نداشتیم. خوب می‌دانستیم که مهدی و مهدی‌ها برای چنین روزی تعلیم دیده و آماده شده‌اند. برای دفاع از اسلام و قرآن لباس رزم را بر تن کرده‌اند تا برای کشور و مردم جانفشانی کنند. وقتی عشق و علاقه مهدی را در دفاع از حرم دیدیم موافقت کردم تا برود. هر چند همیشه چه در مأموریت‌های داخلی یا همین سوریه رفتن، دلتنگش می‌شدیم. اما خب نمی‌شد نگذاریم برود. ما اسم خودمان را مسلمان گذاشتیم و امروز که حرم اهل بیت در خطر است باید این مسلمانی را به خودمان ثابت کنیم. همیشه در روضه‌ها بر سر و صورت می‌زدم که کاش من هم در زمان قیام امام حسین(ع) بودم و ایشان را یاری می‌دادم. امروز یزیدیان زمان در سوریه جنایت‌های زیادی انجام می‌دهند و من و شما که مسلمانیم باید به داد مظلومان برسیم تا شرمنده شهدا نشویم. شیعه نشدیم که فقط در روضه‌ها به سر و سینه‌مان بزنیم.

خبر شهادت دردانه‌تان را چطور دریافت کردید؟

خبر شهادتش را برادرم به من داد. بعدازظهر بود. برادر و خواهرم به خانه ما آمدند. کمی پریشان احوال بودند. علت را که پرسیدم، گفتند چیزی نیست گفتم خبرهایی هست؟ برادرم گفت آبجی مادران شهدا افتخار کشور هستند و شما هم افتخار ما هستید. آنجا بود که متوجه شدم مهدی من هم شهید شده است. رو به رو شدن با چنین خبری خیلی برای یک مادر سخت است. فرزندت را بزرگ کنی و جوانش کنی و بعد خبر شهادتش را بشنوی. مهدی در ۲۹ سالگی به شهادت رسید. اما خب کمی بعد متوجه شدم شهادت تاج بزرگی است که پسرم مهدی بر سر ما گذاشت. افتخاری بزرگ‌تر از این نیست و من هم راضی‌ام به رضای خدا.

می‌بینمش و به من آرامش می‌دهد و می‌گوید که من از سوریه آمدم. بعد همه سختی‌ها برایم آسان می‌شود و آرام می‌شوم. راه ارتباطی من با مهدی همین خواب است. بعد از شهادتش حضرت زینب(س) از صبر خودش به ما عطا کرده است. اما در این میان خیلی‌ها هم دلمان را می‌رنجانند و دائم از من می‌پرسند چرا رفت؟ چرا بچه‌اش را گذاشت و راهی شد؟ به خاطر پول رفت؟ همه‌اش می‌گویند بیچاره شدی و... به نظرم این حرف‌ها از جهل و کوته فکری است. نمی‌دانند که مهدی من بدون دریافت حق و حقوق و مزایا رفت. حتی با اینکه جانباز بود. از حق و حقوق جانبازی‌اش هم استفاده نکرد.

خود شهید هم در مورد تشکیکاتی که برخی از افراد به انگیزه‌های مدافعان حرم وارد می‌کنند، صحبتی داشت؟

بله، همسرم در وصیتنامه‌اش به این ابهامات و کنایه‌ها پاسخ داده است. نوشته: «از وقتی هجوم داعش و اهالی تکفیری را در تلویزیون مشاهده می‌کنم خیلی بی‌قرارم و عطش زیادی وجودم را فرا گرفته برای انتقام از این قوم ظالم. چراکه اعتقاد دارم این قوم از نسل همان ظالمانی هستند که به مادر سادات حضرت زهرا(س) سیلی زدند و علی(ع) را خانه‌نشین کردند، امام حسین(ع) را مظلومانه به شهادت رساندند و زینب کبری(س) را آواره شهر و دیار غربت کردند و حرمتش را رعایت نکردند. هدف تکفیر کشور ماست و الان جبهه ما کاملاً مشخص است پس کسی به من خرده نگیرد که کجا می‌روی و برای چه رفتی. ما نسل جوان ادامه‌دهنده راه حسین(ع) هستیم و خون حسین(ع) و اهل بیت در رگ‌های ما جریان دارد پس می‌رویم، می‌رویم تا دشمن نتواند نگاه چپ به ناموس ما، به کشور ما و به انقلاب ما و به اسلام بکند.»

گفتید که همسرتان جانباز هم بود، جانبازی‌شان چطور رقم خورد؟

مهدی چهار روز بعد از مراسم ازدواجمان برای یک مأموریت ۲۱ روزه راهی سردشت شد. در یک عملیات پای مهدی روی مین می‌رود. دوستانش به گمان اینکه شهید شده بالای سرش می‌روند و می‌بینند که مهدی گریه می‌کند. از ایشان می‌پرسند چرا گریه می‌کنی؟ می‌گوید: خدا من را نخواست. دیدید شهید نشدم. یک قطره خون هم از دماغش نیامده بود فقط پایش سوخته بود. گریه می‌کرد چرا شهید نشدم. بار دوم هم در یکی از عملیات‌ها مجروح و جانباز شد. همسرم می‌گفت: من هیچ حق و حقوقی نمی‌خواهم. برای رضای خدا جهاد کردم و جانباز شدم. حتی از جانبازی‌اش کسی اطلاع نداشت. در وصیتنامه‌اش نوشته من با خدا معامله کردم.

چه برنامه‌ای برای تنها یادگار شهید دارید؟

برنامه من برای پسرمان علی اصغر تربیت ایمانی و ولایی است. می‌خواهم که ان شاءالله به خواست همسرم علی اصغر حافظ قرآن باشد. می‌دانم با شهادت مهدی من وظیفه‌ای دشوار به دوش دارم و این وظیفه روز به روز سخت‌تر هم می‌شود. من همه آن سختی‌ها را با جان و دل می‌خرم و هیچ اعتراضی ندارم. تنها تسکین دهنده‌ام، عشق به ائمه اطهار است. عشق به امام حسین(ع) و حضرت زینب(س) است.

سخن پایانی.

در پایان می‌خواهم از شما و رسانه‌تان خیلی قدردانی کنم و یک تقاضا دارم از شما که حتماً در این گفت و گو بنویسید؛ ما همیشه در کتاب‌ها خوانده‌ایم که شهادت از عسل شیرین‌تر است می‌خواهم بگویم من این طعم را چشیدم. خدا شاهد است که چشیدم. این را بنویسید همه اینها از عنایت خداست.

گزارش

اشغال هویزه و خاطرات تلخی که در دی ۱۳۵۹ به جای ماند

زنده به گور کردن مردم و آتش زدن غیرنظامی‌ها توسط بعثی‌ها

آرمان شریف

شهر هویزه مثل بسیاری از شهرهای دیگر خطه جنوب سرنوشت متفاوتی را در دوران دفاع مقدس تجربه کرد. برخی تحلیلگران آنچه بر این شهر در دوران اشغال به دست بعثی‌ها گذشته را با جنایت‌های وحشیانه مغول‌ها در تاریخ یکی می‌دانند. دل مردم این شهر هنوز از ۱۸ دی ماه سال ۱۳۵۹ می‌سوزد و آنها خاطرات تلخ این روز را به یاد دارند. شهری که در روزهای سرد دی ماه اشغال و در روشنای امیدبخش اردیبهشت ماه آزاد شد.

پس از شکست نیروهای عراقی در جنوب سوسنگرد در آذر ماه ۱۳۵۹، یک گروهان از سپاه اهواز، جهت محافظت پدافند شهر هویزه، به این شهر اعزام شد. این اعزام در حالی صورت گرفت که بنی صدر دستور تخلیه هویزه از بسیج و سپاه را صادر کرده و دستور داده بود که در سوسنگرد مستقر شوند.

این دستور با مخالفت جدی شهید سید محمدحسین علم‌الهدی و دیگر رزمندگان که بیشترشان دانشجو بودند، مواجه شد و با تماس شهید علم‌الهدی با آیت‌الله خامنه‌ای، دستور بنی صدر لغو شد و نیروهای سپاه در هویزه باقی ماندند. روز ۱۵ دی ۱۳۵۹، روز آغاز عملیات بود. هدف این عملیات پاکسازی شمال و جنوب کرخه کور از وجود نیروهای متجاوز بعثی بود. روز ۱۶ دی ماه ۱۳۵۹، سپاهیان اسلام جلوی تانک‌های ارتش مستقر شده و منتظر دریافت رمز حمله بودند که متوجه شدند، رفت و آمد تانک‌های دشمن زیاد و هواپیماهای دشمن تصویر کشیده شد. آنها تعدادی از مردم بی‌گناه را با دستان بسته زنده به گور کردند. در روزهایی که رسانه‌های غربی اخبار جنگ ایران و عراق را مخصوصاً در سال‌های اول با دقت رصد می‌کردند، آن لحظات هیچ چشم بینا و گوش شنوایی برای مخابره اخبار وجود نداشت. رسانه‌های غربی جای ارسال خبر وحشی‌گری متجاوزان از قدرت نظامی ارتش عراق و خبر پیشروی نیروهای نظامی صحبت می‌کردند تا بر اعتماد به نفس بعثی‌ها بیفزایند.

به این ترتیب خاطره‌ای تلخ از بربریت متجاوزان در برخورد با مردم غیرنظامی در همان نخستین روزهای اشغال شهر به وجود آمد. در اثنای همین اشغالگرها مادری را به همراه دختر جوانش زنده زنده به آتش کشیدند تا یکی از دردناک‌ترین اتفاقات جنگ رقم بخورد. صحنه‌ای که حتی دل بسیاری از نظامی‌های ارتش عراق را هم به درد آورد و صدای ناله و ناراحتی دیگر اسیران را بلند کرد.

در آسمان جهت بمباران ظاهر شده و رزمندگان زیر آتش توپخانه، کاتیوشا و خمپاره قرار گرفته‌اند.

فرماندهی، دستور عقب‌نشینی به طول ۵۰۰ متر را صادر می‌کند. تانک‌های ما عقب‌نشینی می‌کنند و عراقی‌ها با این تصور که نیروهای اسلام شکست خورده و فرار کرده‌اند، وارد منطقه می‌شوند. در این ضد حمله دشمن، بیش از یکصد تن از رزمندگان پاسدار، جهاد و دانشجویان پیرو خط امام از جمله شهید بزرگوار حسین علم‌الهدی شهید و مفقودالاثر می‌شوند.

پس از مقاومت جانانه سید محمد حسین علم‌الهدی در ۱۶ دی ماه و حماسه‌ای که با تعداد نیروهای اندک دانشجو مقابل نیروهای بعثی خلق کردند، سرانجام نیروهای بعثی که از عقبه‌ای قوی برخوردار بودند شهر هویزه را به اشغال خود در می‌آورند.

تخریب شهر با دینامیت و بلدوزر و تبدیل یک هزار و ۸۰۰ واحد مسکونی و تجاری و سه مسجد و دو حسینیه به تلی از خاک و غارت اموال مردم از نتایج تعرضات دشمن به شهر هویزه بود. در این شهر اوج توحش بعثی‌ها در برخورد با افراد غیرنظامی به یکی از اسرای عراقی که زمان جنگ در هویزه حضور داشت، درباره این رفتارها می‌گوید: باور کردن این صحنه‌ها مشکل است، همه سربازها در آن لحظات منقلب شده بودند، گروهبان دوم عودهکه از دیدن این آدم سوزی‌ها به شدت متحیر شده بود، با یک مسلسل به طرف سنگر فرمانده رفت، صدای شلیک برای چند لحظه شنیده شد. گروهبان عوده با عجله از سنگر بیرون آمد و به طرف سربازان دیگر هم شلیک کرد که عده‌ای نیز زخمی شدند بعد از آن، این گروهبان به طرف نیروهای ایرانی فرار کرد و ما دیگر او را ندیدیم اما داخل سنگر فرماندهی علاوه بر سرهنگ هاشم و یک مسئول اطلاعاتی یک خبرنگار بعثی هم کشته شده بود.

روزهای سخت مردم هویزه را به این سادگی نمی‌توان از صفحه روزگار پاک کرد. مرور این خاطرات تلخ ما را بیشتر به کار بزرگی که رزمندگان در هشت سال دفاع مقدس انجام دادند، می‌رساند. شاید اگر آن روزها این ایستادگی و دفاع مقابل چنین افرادی با این تفکرات انجام نمی‌گرفت معلوم نبود چه تبعات تلخ‌تری دامن مردم را می‌گرفت.

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۹۹۷

از راست به چپ

■ ۱- عملی برای تشخیص هویت – دوره نهفتگی بیماری ■ ۲- یکی از دو استخوان تشکیل دهنده ساق پا – کنایه از خورشید ■ ۳- انجیر عرب – ترکش حرام است – از گل‌هاست ■ ۴- مساوی – پادشاه بزرگ – مرزبان – عمل هضم غذا ■ ۵- خاستگاه این ورزش مصر باستان است – محبت – واحد اندازه‌گیری آب رودخانه ■ ۶- خشک مزاج و سختگیر – دخان – سگ ماده – غلط‌گیر اداری ■ ۷- هوس باردار – صداقت – از نت‌ها ■ ۸- خبر – خرید و فروش – از حبوبات ■ ۹- پهلوان – دارای زن و فرزند – ورزش تمرکز حواس ■ ۱۰- پیمانه – لیست غذا – ماه پرتابی – شک ■ ۱۱- بسیار عالی – یک هزارم کیلو – از ابزار ورزش ژیمناستیک ■ ۱۲- از اسامی پسران – سنگی قیمتی – ضربه سر در فوتبال – گام ناتمام ■ ۱۳- غلاف شمشیر – پیله‌ور – دشت ■ ۱۴- قهوه‌خانه فرنگی – گازی بی‌رنگ، بی‌بو و سنگین‌تر از هوا ■ ۱۵- کانون دایره – اثر عبید زاکانی، نویسنده «صد پند»

از بالا به پایین

■ ۱- داروی پادزیست – استوار؛ سخت ■ ۲- پایتخت کنیا – ترشی بادمجان – صدمتر مربع ■ ۳- چاقوی کفاشان – زبان – جدایی ناپذیر ■ ۴- گاهی نماز را باطل می‌کند – پادگان تهران – یک چهارم – روزهای برگ‌ریزان ■ ۵- پرزور و تناور – مرد بی‌زن – انبار غله ■ ۶- پدر بزرگ – مزار – علامت کالا – از پونه بیزار است ■ ۷- بالابر ماشین – صدا پیشگی – بنابر این ■ ۸- مهاجم رئال مادرید – مکرو حیله – آن است که خود ببوید ■ ۹- خدای خورشید مصریان – دانستنی‌های هر فرد – بنده و شما ■ ۱۰- گام و قدم – پایتخت قدیم مراکش – زدنی در موتور اتومبیل – از هفت‌سین‌ها ■ ۱۱- تن پوش گرمابه – جور – استراتژی ■ ۱۲- نقصان – تابستان آذری – رفوزه – مخترع تلفن ■ ۱۳- دو سویه – رایزنی – آلت شالی کوبی ■ ۱۴- گشوده – پول عمان – قهرمان حماسی بین‌النهرین که حماسه‌اش منشأ افسانه‌های طوفان عبرانیان است ■ ۱۵- کفن دزد – بندر مراکش در ساحل اقیانوس اطلس

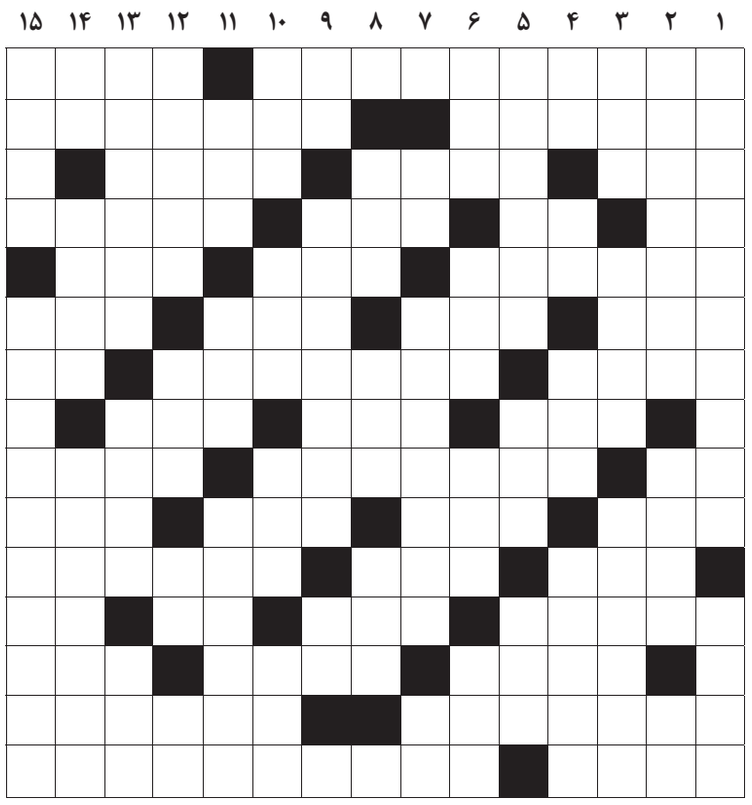

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۳		۱	۶				۷
			۴					
۴	۸		۳					۵
					۸	۶		۱
		۷			۹			۳
		۲		۷	۳	۸		
۱							۵	
۳	۶			۵			۹	
				۲				

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۴۹۹۶

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	س	ا	ل	ن	و	ر	ی	■	گ	و	ش	خ	ر	ا	ش
۲	م	ط	ر	ب	■	ا	ر	ا	■	ب	ی	ن	ن	د	ه
۳	ب	ل	د	■	ت	س	ا	م	ح	■	ر	د	ه	■	ی
۴	و	ا	■	ا	ک	ل	■	ت	ر	ق	و	ه	■	ک	د
۵	ل	ع	ا	ب	■	ک	چ	■	س	ی	د	■	ف	ر	ا
۶	ی	ا	د	■	ش	ر	ی	ف	■	م	ی	س	ی	و	ن
۷	س	ت	■	ه	و	و	■	ر	ی	ه	■	ن	ل	ک	■
۸	م	م	م	ر	■	ا	ی	ا	■	و	چ	ه	■	■	چ
۹	■	گ	ر	ا	■	م	ر	ز	■	ح	ف	ر	■	م	غ
۱۰	ا	ل	ت	م	ا	■	س	ر	ا	م	ا	■	ر	ه	ا
۱۱	ص	ا	ب	■	ف	ک	ل	■	ک	و	■	م	ب	ر	ز
۱۲	ط	ب	■	ه	ر	ک	و	ل	■	ر	و	ن	■	ب	ن
۱۳	ک	■	ک	م	ی	■	چ	م	د	ا	ن	■	ق	ا	ب
۱۴	ا	س	ت	ا	ن	ه	■	س	ر	ب	■	ر	و	ن	ی
۱۵	ک	ا	ف	ی	ش	ا	پ	■	م	ی	ک	ا	ی	ی	ل